

بسیار از پدر پسرید ای پدر که از تو گفت شتران پست لاله
 بودند از خنده ایشان و در میگروند و دیگر نو بند از پست لاله می رودند و این
 پسریدند که گند را جدا و در گندنی شتران را از نو بند نویسد و ای پسران می را از گند
 ناز نو بند حاجت بودی و هم بران بگفتی ای پسران را از پست لاله فصلی کرد
حکایت نقل از طایفه رضی الله عنه آورده اند که طایفه رضی الله عنه در مرض
 موت بود و پسران و پسران علی را از وی گفت که ما تو را وصیت میکنیم که بعد از
 ما ای پسران بعد از من کی آنکه چون من از جهان رحلت میکنم باید که مرا پست تو در پیش
 و کن که من پست تو را بر من نرسد و هم از طایفه از دوزخ و شش پروان بری خا
 کس نرسد و طایفه که بر جاز از من نرسد سیوم آمده اند و در کوئی که در کوهی رسد
 و نرسد و شش ساجه را هم چیت میکنم که بعد از من جرسین حسین من رضی الله عنه
 شش کتی و هم کتی که ایشان را می مادر تو اند و چون طایفه رضی الله عنه
 را از دوزخ جدا رفت رحلت کرد و بعد از آن پسران و پسران علی رضی الله عنه او را پسر
 دید پسرید که جلوه زلفت نکو ام اما مو توف و شش اند قهای که از آن رفت
 بدان تمام رفتن نرسد و تو توف آن اندام که روزی من از من مسایه
 بجا ریت که نرسد و هم تا جاد و خود را بد و زم و آن سوزن را از زخمی تا به خیم نام
 و در خانه دشت است و آن سوزن بخدا و بدش و به من تمام خود بروم ای پسران
 علی رضی الله عنه بخوان که آن سوزن به خیم و در سینه صاب و عطر

آورده اند که آن روز عرب العزیز غلیظه شد بشانی دید که اگر برایش آب
 میزدند و بخت اند و گفت چیت این لغت عرب العزیز غلیظه شد است آن
 زمان که وی در خلافت بود و چشمانی گفت که اگر کتیش شش را زده است و
 چون کتیش شش را لغت نمود و ششمان لغت اند و غلیظه مانده و نقش کرده و چون
 در شهر وارد شدند بخوان بود و آورده اند که چون عرب العزیز غلیظه شد و در
 زشتی بود و بر او بروی و در اندک ریگان و گفت که در کتیش زشتی نیم بر سر جید
 ای پسر گفت که بجان من از سر زشتی میکند که بر غلیظه است جا درست ندارد
 و جا همای است و پا رو بر کشیده است غلیظه گفت در دست من و ملک ملی
 چیزی نیست که از آن طایفه است نام من غازی پست لاله پست که پسران بخوان
 پیش آمده است پسر را بخوانی شش تو را از پست لاله جدا تو ترص بد و جا
 بست نام در غلیظه من از ما آمده و در حساب و من کتی غازی جواب نرسد
 در دست لاله ای تعالی است و آن بندگان او و مرا کن نیست که این کنم
 که اگر بندگان بدی مرا که در ما آمده خواهی زبست و غلیظه خواهی بود و صاحب
 و غلیظه باشی چون این جواب بر غلیظه رسید گفت شمان ندارم و بر کتیش
 دوست بر سر بر سر خود آورده و گفت من این قدرت ندارم که برای تو جاد کنم
 و بکن بر سر خود و دوست بد که نزدیک او نیستی باشد که ترا بر شش بدید و در
 که بندگان فصلی گفت که در کتیش است و افتاده است از آن راه باز کرد